

استراتژی هدایت توسعه شهری - 3

موقعیت منطقه ای بخش شهری ایران در خاورمیانه و غرب آسیا

در ادامه خصلت یابی و طرح ویژگیهای بخش شهری کشور، گذشته از آنچه در این بحث و در بخشهای قبلی این سایت مطرح شد، ویژگیء بسیار با اهمیت دیگری که میباید مورد توجه قرار گیرد: انزوای جامعه شهری کشور ایران و همچنین سایر کشورهای منطقه خاورمیانه و غرب آسیا نسبت بیکدیگر است.

در واقع آنچه درباره بخش شهری کشور، چه در رابطه با خصلت یابیء ویژگیهای ساختاری تاریخی و بلاخره سایر جوانب آن، مورد بحث میباشد، به کلیه جوانبی که در گستره روابط متقابل میان سیستم و شبکه شهرهای کشور قابل طرح اند، بستگی خواهند داشت. انهم بقسمی و یا بشرطی که از یک سو، توجه به توان و امکانات واقعیء کمی و کیفی این سیستم - سیستم شهرهای کشور - و از سوی دیگر، لحاظ تاثیر متقابل این توان و عملکرد سیستم شهرها، بر شکل بندی و شکل گیری شبکه شهرها، مورد نظر باشد. در این صورت است که: میتوان، روال تغییر و تحولات بعدی بخش شهری را کم و بیش واقع گرایانه و نسبتاً "مطلوب و قابل قبول"، نخست پیش بینی و سپس هدایت نمود. بنا بر این، با توجه به آنچه مطرح گردید، عدم پی گیری چنین مسیری بدون هیچ شک و تردیدی ما را - همچون گذشته و حال - به تداوم کلیشه الگوهای وارداتی، و مواجه شدن با مزید بر علت های جور و اجور آنها، سوق خواهد داد. هر چند علت کلیشه کردن الگوهای وارداتی و تکرار راه کارهای ورشکسته قبل از انقلاب، بیش از اینکه فقط به عدم توجه و لحاظ شرایط عینی فوق الذکر مربوط باشد، ناشی از منافع مختلف، ذینفع ها و سیاستهای خرد و کلانی است که، سعی دارند وضع موجود و روند تغییر و تحولات آن، همسو با منافع اقتصادی و سیاسی شان باشد.

عملکرد ارتباط متقابلء سیستم و شبکه شهرها، مهمترین وجه راهبرد هدایت توسعه در بخش شهری.

ارتباط متقابل میان سیستم و شبکه شهرهای کشور همانگونه که در بخشهای پیشین این سایت مطرح گردید - خاصه در شرایط کنونی و یا در مرحله گذار از توسعه نیافتگی - به چگونگی «ویژگیهای ساختاری»

این روابط ، که انهم در عمل و در اغاز متاثر از روابط حال و گذشته شهر و روستای کشور بوده است ، بستگی دارد . همانگونه که در " شهر و روستا در دوران معاصر " . م. کاظمی ، همین سایت ملاحظه شد :

« بسته » « . . » در گذشته های دور ، استقرار يك روستا و یا آبادي در فلات ايران ، در مكان مشخصي ، بعلت و « خود مصرف » بودن ساختار اقتصادي- اجتماعي اش ، کمتر تحت تاثیر عوامل خارج از روستا یا فرضاً تأثیر شهر و یا بازار بوده است . روستاهای ایران غالباً استقرارشان تابع امکانات زیستی در هر منطقه :

نظیر وجود آب ، زمین زراعی و مانند آن میباشد . اکثر قریب به اتفاق روستاهای ایران بعلت « خود مصرفی » و بنابراین ، وابستگی غالب آنها به امکانات طبیعی با روستاهای دیگر و همچنین با شهرها ، ارتباط ضروری چندانی (ارتباطی که برای موجودیت يك جمع روستائی و ادامه بقای آنها تعیین کننده باشد ، مانند وجود بازاری مطمئن برای عرضه « منظم » محصولات و غیره) نداشته اند .

بعلت ضعف ارتباط میان روستاها و همینطور میان شهر و روستا ، استقرار فضائی روستاها در ایران را نمیتوان بصورت يك ساختار فضائی که دارای اجزای بهم پیوسته ای باشند مطرح نمود . شهر و روستای سرزمین ایران و یا مناطق مشابه آن ساختار فضائی بوده اند با اجزائی کم ارتباط و مجزا از یکدیگر . یعنی اگر بخش روستائی را بصورت يك « ساختار فضائی » مورد نظر قرار دهیم که اجزای آن با یکدیگر دارای ارتباط عملکردی و پیوند مداوم و متقابل باشند . این ارتباط میبایست در هر محل و منطقه از طریق شهرهایی که روستاها تابع آنند شکل می گرفت . سابق بر این اصولاً " چنین پیوند « عملکردی » وجود چندانی نداشته است . ارتباط شهر و روستا به نیازهای بسیار محدود زیستی روستائیان و ارتباط های دیگری در رابطه با اخذ مالیات ، سهم ارباب ، توسط عمال حکومتی و یا مالکین ، در روستاهای غیر خرده مالکی ، محدود می گردید .

در یکصد سال گذشته هر چند ارتباط شهر و روستا افزایش یافته ، ولی این ارتباط بیشتر به تغییر در حوزه مصرف روستا مربوط بوده ، تا حوزه تولید آن ؛ اگر در ساختار تولید برخی روستاها تغییرات جزئی بوقوع پیوسته ، محدود به روستاهائی می شده که در جوار شهرهای بزرگ قرار داشته اند "

البته در سده های پیشین در زمان رونق جاده ابریشم ، ارتباطات درون منطقه ای در کشورهایی که در مسیر جاده ابریشم قرار داشتند ، سابقه نسبتاً همراه بارونقی داشته است. اما پس از میان رفتن رونق مذکور ، در واقع در سده های معاصر که بتدریج سلطه استعمار جایگزین رونق پیش گفته شد، عقب ماندگی شدید ارتباطات درون منطقه ای در این بخش از جهان شکل تازه ای بخود گرفت! به بیان دیگر ، ویژگیهای ساختاری تاریخی روابط شهروروستای ایران ، نخست در نتیجه این ویژگیها - پیشینه تاریخی و شرایط اقلیمی- و سپس به سبب اوضاع اقتصادی ، اجتماعی و خاصه سیاسی ای که بران حاکم شد ، شکل گرفتند . روابط میان شهرها و یا چگونگی وضعیت کمی کیفی سیستم شهرهای کشور در ابعاد مختلف بگونه ای رقم خورد که انرا ، به صورت کنونی : سیستم و شبکه شهرهای عقب مانده و با یگانگی (انتگراسیون) و عملکرد سیستماتیک ضعیف ، چه در عرصه روابط متقابل درون سیستمی و چه میان سیستم و شبکه شهرها ، درآورد.

بنابر این سیستم و شبکه شهرهای کشور هم اکنون در رابطه با سیستم و شبکه شهرهای کشورهای منطقه ای که در آن قرار داریم ، نسبتاً "منزوی و باروای متقابل گاه بسیار محدود میباشد .

در این زمینه سایر کشورهای همجوار در منطقه غرب آسیا و خاور میانه وضعیت نسبتاً "مشابه ای دارند . بنا بر این ، بعلاوه توسعه نیافتگی سیستم و شبکه شهری کشورهای این منطقه ، که خود نتیجه توسعه محدود در سایر ابعاد اجتماعی این جوامع است. زمینه همکاری و یگانگی (انتگراسیون) متقابل آنها با یکدیگر را در حداقل نگهداشته است . البته گذشته از موانع ساختاری که گسترش روابط متقابل و انتگراسیون منطقه ای و در نتیجه روند تثبیت اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی این جوامع را بسیار کند نمود - که این خود مرده ریگ دوران سلطه است - در شرایط کنونی باز هم ، نیروهای سلطه در همه زمینه ها با نقض اشکار و مداوم صاحب اختیاری (سویزانی) این جوامع ، دامن زدن به ناامنی و اختلافات میان کشورهای منطقه ، مانع گسترش ارتباطات اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی همه جانبه میان آنها ، میشوند.

بنا بر این ، فعلاً "بشرایطی که بر منطقه حاکم است و با وجود دخالت های مداوم اربابان سلطه ، بجای اینکه شاهد توسعه و تقویت انتگراسیون منطقه ای باشیم ، که این خود میتواند بصورت عامل مهمی جهت

توسعه و تثبیت فضائی سیستم و در نتیجه توسعه شبکه شهرها میان کشورهای منطقه عمل نماید ، شاهد گسترش هر زمان بیشتر افتراق و اختلافات میان آنها ، دخالت های نظامی و زیاده خواهی قدرتهای سلطه گری هستیم !

در رابطه با انزوای مورد بحث : فرضاً " هنگامیکه میزان انتگراسیون این جوامع بویژه بخش شهری آنها را از جهات مختلف اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی حتی ارتباطات و مبادلات روزمره و جابجائی در نقاط مرزی شان مورد توجه و مقایسه با سایر مناطق جهان قرار دهیم ، انزوا و ضعف ارتباط متقابل بین آنها ، در همه زمینه های اقتصادی ، اجتماعی ، سیاسی و فیزیکی - سرزمینی، بوضوح مشاهده خواهد شد . فرضاً " بجای اینکه مناطق مرزی میان این کشورها ، محل گسترش مبادات و پیوندهای اقتصادی اجتماعی باشند . تقریباً " اکثر این مناطق مرزی ، در شرایط کنونی ، بصورت منطقه نظامی و امنیتی و بعضاً " جولانگاه قاچاقچیان بین المللی بویژه مواد مخدر است .

باهمه اینها اگر دورنمای آینده را علیرقم همه موانع و کارشکنی های قدرت های خارجی ، مشکلات و موانعی که این کشورها ، در مسیر تحقق توسعه با آن مواجه اند ؛ نهایتاً " یگانگی (انتگراسیون) بیشتر و گسترش روابط متقابل وسیع و متنوع تر، در این منطقه از جهان بدانیم ، باید اذعان داشت : شبکه شهرهای ایران بلحاظ موقعیت مرکزی آن در غرب آسیا ، تعداد قطبهای اصلی ، کریدورهای ارتباطی و سایر ویژگی های کمی و کیفی آن ، نقش محوری و عمده ای را میتواند و میباید در این منطقه از جهان ، جهت نیل به یگانگی و انتگراسیون منطقه ای ، پایان دادن به تنش و اختلافات مورد بحث ، و در نتیجه کم تاثیر شدن دخالت های سلطه گران خارجی ، ایفا نماید .

با توجه و تأمل به وضع موجود بخش شهری کشور، بن بست ها و کاستی هایش ، معضلات و مشکلات روبه گسترش آن ، تناقضات وسیعی که در سیاست گذاری های نا کارآمدی که طی پنجاه شصت سال گذشته در آن باجرا درآمده ، و هم چنین آینده بالقوه و پیش رویش ، ضرورت تدوین یک راهبرد (استراتژی) که : سمت سوی هدایت تغییر و تحولات بخش شهری را، نه اینکه به شیوه رایج ، بگونه ای دستوری، تعیین کند ؛ بلکه بطور مداوم از هر جهت شناسائی نموده ، در نتیجه زمینه را برای هماهنگی هرچه بیشتر سیاست گذاری ها فراهم آورد ، کاملاً " احساس میگردد .

جهت گیری های ممکن وقابل دفاع راهبرد هدایت توسعهء بخش شهری کشور .

تا اینجا بدون لزوم ارائه ادله بیشتر، ضرورت تدوین چنین راهبردی بسیار روشن وقابل دفاع است .
انهم از این جهت که واقعا بدون راهبرد مذکور که : با اتکا به مشارکت مردم (یا دست کم درجهت منافع واقعی مردم ، یعنی محور قراردادن پاسخگوئی به مطالبات اکثریت جامعه، در کلیه برنامه ریزی ها) در امر هدایت بخش شهری کشور، بطور کلی تصمیم گیریهایی که در رابطه با برنامه ریزی وسیاست گذاری های توسعه عمومی ، اتخاذ میشوند ، هماهنگی برنامه ها یادر خدمت «توسعه» قرار گرفتن آنها امری دست نیافتنی خواهد بود.

اکنون مسئله ای که باید با دقت وتامل بسیار مورد توجه قرار گیرد نحوه تبیین وتعریف چنین راهبردی است . یعنی در ارائه چنین تعریفی چه برداشت عمومی ، ودر تدوین ان چه ملاحظات روش شناسی ای باید مورد نظر باشند ؟ چه ویژگیهایی باید برجسته شوند ؟ ویا اینکه از نظردورنمانند ؟ ایاباید دراغاز الگوهای وارداتی ویا آنچه تحت عناوینی همچون: آمایش سرزمین، برنامه ریزی سرزمینی وغیره که همواره مطرح میگردد را ، درست وتمام وکمال پذیرفت ؟ وانهاراهمان گونه که غالبا" بیان میشود، مقولات علمی وجهان شمول دانست ؟ یا اینکه راهبرد وسپس الگوی مورد بحث باید حاصل پژوهشهای وسیع وهمه جانبه ونظریه پردازی (تئوریزه) شده ، ودریک کلام پاسخگوئی به ضروریات ورفع کاستیها ومعضلات وضع موجود باشد ؟

تاکنون برنامه ریزی هائی که در این زمینه ها- برنامه ریزی های کلان توسعه ویا برنامه ریزی های بخشی – در کشور انجام شده ، مبتنی برچه روالی بوده است ؟ پاسخ این پرسشها در صورتیکه معذوربودنی درکارنباشد ، بسیار روشن است : درکشورما این اموربراساس پژوهشهای همه جانبه ازیک سو، ومشارکت مردم در تصمیم گیری ها از سوی دیگر، هیچگاه انجام نشده است . درکشورما برنامه ریزی چه در سطح کلان وچه در سطح بخشی، بگونه ای که مبتنی برطرح مسئله ای که مورد تائید جمع باشد ، انجام نمی شده است ! برنامه ها وسیاست گزاریهامعمولا" «دستوری» ودرواقع حاصل کار، انهم نه چندان هماهنگ

مسئولین و مشاوران شان وبضا"در رژیم سابق همکاری مشاوران خارجی بوده است . بنا براین اگر صادقانه به این مسئله توجه نمائیم ، با اطمینان کامل میتوان گفت : علت ویا یکی از علل عمده و ناکامیها و مشکل افرینی و سیاست گزاریها در این امور و مزید بر علت شدنهای مداومشان ، چه پیش و چه پس از انقلاب ، به سبب روال کار سر هم بندی شده پیش گفته ، بوده است .

بنظر میرسد : جهت تشخیص دقیق تر و راستا و سمت و سوی هدایت مورد بحث میباید در آغاز موقتاً

برداشت های متعارف ویا آنچه در این سالها بین دست اندرکاران ما رایج شده ، مانند : برنامه ریزی

"استراتژیک" شهری ، "امایش" سرزمین ، طرح "جامع" ، توسعه "پایدار" و سایر عناوین که

مرتباً با شیفتگی بسیار مطرح میشوند را موقتاً کنارگذاشته و تمام توجه مان را روی « طرح مسئله » ،

یعنی خصلت یابی کلیه جوانب و ماهیت ویژگیهای ساختاری روند های در جریان- ویا وضع موجود -

متمرکز نمائیم . این را بدین جهت مطرح مینمائیم که مسئله پیش رومشکل این یا ان «عنوان» ، « واژه»

وحتی « مفهوم » عناوینی چون "استراتژیک" ، "امایش" ، "جامع" ، "پایدار" ، "مشارکتی" ، و امثالهم نیست .

بلکه سابقه تاریخی و در نتیجه پشتوانه های نظری انهاست ! اینها همه مسبوق به سابقه مشخص و شناخته شده

ای هستند که مبانی نظری شان در مرحله مشخصی از تاریخ جوامع سرمایه داری غرب ، بنا بر مقتضیات

شرایط تاریخی معینی، شکل گرفته ، که با وضعیتی که مادران قرار داریم تفاوتهای ساختاری بسیار دارد .

بنابراین مسئله پیش رو عدم استفاده از تجربیات، حتی بسیار غنی ، انها نیست ، بلکه بر حذر ماندن از کلیشه

کردن و تقلید از انهاست . چون کلیشه و اقتباس بدون نقد و تامل از انهادر شرایطی که بیگانگی با ویژگیهای

وضع موجود وسیع است . بیش از هر چیز بر توهمات میافزاید . برای صحت این ادعا کافی است به سر

فصل ها و اهداف اغلب طرحهای مورد بحث کمی با تامل و واقع گرایی توجه نمائیم !؟

بنا بر این و با این وصف ، اولین گروه مسائلی که مطرح میشوند ، مربوط به ویژگیهای عمدتاً ساختاری

است که ، در ابعاد مختلف از ان جمله : منطقه ای : (فرضاً منطقه ای از جهان که در ان قرار داریم) ،

اقتصادی : (تنگناهای ساختاری که اقتصاد کشور بان مواجه است) ، اجتماعی - جمعیتی : (از ان جمله

پویایی جمعیتی و موانع ویژه ای که در راه تحقق حقوق اجتماعی اکثریت جامعه قرار دارد) ، سیاسی-

نهادی : (مشخصاً " فقدان صاحب اختیاری و حقوق سیاسی مردم و امکان مشارکت بی قید و شرط آنها در سیاست گزاری و تصمیم گیری ها و یا تصمیم گیری هایی که بگونه قابل دفاع و بی قید و شرط و مشخص در جهت پاسخگوئی به مطالبات جمعی ، باشد.) ، اکولوژیکی و بلاخره فیزیکی- فضائی : (تداوم وسیع کاستی های فیزیکی) که در بخش شهری کشور ، قابل طرح اند .

در مورد این ویژگیها در بخشهای قبلی این سایت ، حال هر چند بطور کلی وبه برداشت خودمان ، مقبول و یا غیر مقبول ، نظریاتی را مطرح نموده ایم . درجه و میزان مقبولیت و صحت مطالب مطرح شده در این باره به هر اندازه که باشد و یا اینکه با هر برداشت و نگرشی که وضع موجود را مورد توجه قرار دهیم ، نهایتاً به نتایج زیر خواهیم رسید که : در مرحله خاصی از توسعه - مرحله گذر از توسعه نیافتگی - قرار داریم . این مرحله از توسعه با وضعیتهای که از آنها تقلید میکنیم تفاوتهای ساختاری بسیاری دارد . بنابراین برای هدایت روندها در این مرحله و بر حذر ماندن از تناقضهای وسیعی که برداشت های کلیشه ای بوجود آورده اند ، در زمینه مورد بحث - هدایت تغییر و تحولات بخش شهری کشور - تدوین یک استراتژی مبتنی بر طرح مسئله مشخص ، با لحاظ کلیه ویژگیهای وضع موجود ، کاملاً ضروری است . این استراتژی ، الگوها و متدولوژی های ان میباید حاصل و یا استخراج شده ، از پژوهش و نظریه پردازی های مبتنی بر تحلیل همه جانبه وضع موجود باشد .

انچه مطرح گردید ، بدون شک ، انچنان بر همگان معلوم است که حتی حاجت به بیان نداشت . با این همه نکته ای که در این زمینه باز هم قابل اهمیت است این است که : هنگامی که نگرش و نحوه پرداختن به پدیده های مورد بحث حاصل پژوهشهای همه جانبه و بالاخص نظریه پردازی (تئوریزه) شده آنها نباشد ، بازار توسل به برداشتها و الگوهای وارداتی ، همانطور که اظهار نظرهای مداوم اکثر کارشناسانمان موید انست ، گرم خواهد ماند . در این مورد نمونه های بسیاری را میتوان مطرح نمود :

فرضا" در مورد مشخصه طرح جامع شهری ، (فرضاً " طرح مربوط به کلان شهر تهران) مسئله این نیست که بعنوان مثال : در طرح شهر ، جامع بودن ان ، و یا همه جانبه بودن اقداماتی که در اینگونه موارد باید انجام شود ، را امری غیر ضروری بدانیم ! و یا اینکه ما نباید در آرایش فضائی استقرارها در سرزمین

نظم و ترتیبی را رعایت نموده سپس انرا "امایش سر زمین" بنامیم . مسئله این است که آنچه اغلب انجام میشود، بدین گونه است که : نخست الگوئی را اقتباس میکنیم ، با ساده اندیشی بینظیری انرا آخرین دست آورد علمی مینامیم ، سپس مطالعاتمان را جهت پاسخگوئی به موارد و یا سرفصل هائی که الگوی مورد بحث مطرح مینماید ، انجام میدهیم !؟ چنین نحوه مواجه شدن با پدیده ایکه ، اغلب با بسیاری از ویژگیهای ان بیگانه ایم ، (چون پژوهشهای ضروری برای شناسائی مستدل و مستند این ویژگیها، تاکنون و یا اینکه اغلب ، انجام نشده است . اگر هم این شناسائی ها و پژوهشها ، بعضاً بصورت جزئی انجام شده باشند ، انچنان تئوریزه و نقد و ازمون نشده اند که قابل استناد باشند.) تاچه حد اصولی و قابل پذیرش است ؟ لذا، به این سبب و استناد به این واقعیت استکه نگرش ، رایج را در برنامه ریزیء کلان و بخشی جاری ، را نگرشی کلیشه ای مینامیم .

اما آنچه بعنوان نتیجهء ، نکته مهمء فوق الذکر، قابل مشاهده است ، این استکه : در این مرحله از توسعهء کشور همانگونه که میدانیم و نیازی به کتمان ان نیست ، برنامه ها انچنانکه مدعی آند ، بهیچ وجه قادر به پاسخگوئی و نیل به اهداف ادعائی شان نبوده اند. چون اولاً" اهدافی که در این برنامه ریزیها مطرح میگردد و اغلب تحت عنوان" اهداف از پیش تعیین شده" اغلب دستوری ، ارائه میشوند. با امکانات و بویژه شرایط موجود متناسب نبوده و به همین سبب ، دست یافتنی نیستند . ثانیاً" اکثریت قریب به اتفاق راه کارهائی که ارائه میشوند مبتنی بر برداشتهائی استکه سالهاست در سطح جهان بویژه در سطح کشورهای جهان در حال توسعه ازمون شده و بی حاصلی و مسئله افزینی شان به اثبات رسیده است . برای روشن شدن این وجه از مسئله برخی نمونه های تیپیک انرا مورد توجه قرار میدهیم . بعنوان مثال:

--- با مشکل تمرکز در کلان شهر مواجه میشویم . اما چون تمرکز با کم آوردن و ناکارامدی دستگاه اجرائی مواجه شده ، در نتیجه مشکل افزین میشود ، بگونه ای دستوری(و یا در واقع برای دور کردن مسئله) در جهت جلوگیری و یا کاهش ان ، اقداماتی انجام میدهیم . اما همان گونه که سالهاست شاهد انیم اقداماتی که اینگونه انجام میشوند ، اغلب خود مزید بر علت شده ، در نتیجه تمرکز را تشدید مینمایند . تشدید مذکور مشکلات جامعه شهری را در همه زمینه ها افزایش داده ، فرضاً" ادامه سکونت در شهر را

برای کمدر امدترها را غیر ممکن نموده ، و بسیاری از شهروندان به حاشیه «رانده» میشوند. در این دور باطل ، رانده شدن اجباری و از روی ناچاریء دهک های کم درآمد از شهر رابه « غلط » و یا به « غرض» " سرریز جمعیتی"! مینامیم . بدین گونه واقعیت را وارونه جلوه میدهیم . برداشت غلط که رایج شد، برای آنچه به خیال خود "سرریز جمعیت " نامیده ایم ، دوران کلان شهر، بفرض، پیشنهاد احداث شهر جدید را مینمائیم و سپس امکانات محدودی که در اختیار داریم خرج ایجاد شهر جدید مینمائیم ! در نتیجه شهر جدیدی که بدین صورت احداث شد ، طبیعی است که روی دست میماند ! چون سرریزی درکار نبوده ! رانده شدن از شهر " سرریز" نیست! (در واقع منافع خاصی انرا وارونه جلوه داده بودند که به نوائی برسند .) شهروند رانده شده ، درواقع توان متقاضی بودن خود را از دست داده ، در نتیجه نه میتواند برای شهر جدید کدائی متقاضی باشد، و نه شهر جدید پاسخگوی موقعیت استقرار فضائی مسکن اوست . بعد از همه این ماجرا ها ، جهت سرپوش نهادن بر راه خطائی که پیموده شده ، و یا منفعی که برده شده ! به انواع ترفندها متوسل میشویم ، و هرامکان و تشویقی را خرج ان میکنیم ، تا مانع بر ملا شدن عدم استقبال شهروندان جهت سکنی در شهر جدیدمان ، شویم !! اما پرسشی که باقی میماند این است که چرا این دور باطل را تکرار میکنیم ؟

--- نمونه دیگر : تمرکز در کلان شهر ادامه داشته راه تعدیل انرا در جابجائی میجوئیم ! گرایشی که « ذاتی» وضع موجود است را میخواهیم با برداشتی کاملاً "خوشباورانه به خیال خود ، با جابجا کردن، و یا انواع جلوگیری های سلبی و دستوری دیگر، تعدیل نمائیم . بعد در وادی خیال خواهان مهاجرت معکوس، انتقال پایتخت و ارزوهای من در آوردی دیگری نظیر، تخلیه جمعیت و مانند ان ، میشویم .

همانگونه که ملاحظه میشود در این زمینه نمونه های بسیاری از اینگونه بیراهه رفتن ها ، و در واقع هدر دادن امکانات محدود جامعه و یا بنوعی سرگرم نمودن ان را ، میتوان مطرح نمود. البته ، جهت اطلاع، در بخشهای قبلی این سایت بکرات موارد متعدد از این مزید بر علت شدن ها را ، مطرح نموده ایم .

توسعه در جریان ورود هدایت تغییر تحولات بخش شهری کشور.

در جستجوی یافتن سمت سوی هماهنگ و یگانه (انتگره) کننده، هدایت‌های روند تحولات بخش شهری کشور، آنچه به وضوح مشاهده میشود و در واقع سمت سوی گام‌های نخست رامشخص مینماید، توجه به کاستیهای ساختاری عمده وضع موجود در این زمینه است. کاستیهای مذکور در واقع به توسعه نیافتگی روابط متقابل درون سیستم شهرها و همچنین شبکه شهرهای کشور و بالاخره میان سیستم و شبکه شهرها در ابعاد مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی - نهادی و فیزیکی- فضائی، مربوط میگردد. بنابراین در این مرحله از توسعه، یعنی تا هنگامیکه تحرک و جابجائی شهری تا حد تثبیت نسبی استقرارها کاهش نیافته، باید کم و بیش کل بخش شهری کشور را «یکی» دید. هر شهر را بصورت جزئی از یک سیستم ناپایدار و در حال تکوین دید. البته، یکی دیدن مذکور در وضع موجود ما، تبعیت برنامه ریزی شهری از برنامه ریزیهای کلان تری و یا چنانکه در محافل کارشناسی ما بران تاکید بسیا میشود، برنامه های "بالادستی" همچون برنامه های توسعه پنج ساله و یا احتمالاً اهدافی چون، چشم انداز بیست ساله، آمایش سرزمین و امثالهم نخواهد بود. علاوه بران، اصولاً چنین تبعیتی در شرایط کنونی- در مرحله ناپایدار فعلی- اما واگرهای بسیاری را پیش میآورد. انهم تاحدی که نهایتاً "بمرز غیر عملی بودن و مزید بر علت شدن، چنین تبعیتی خواهد انجامید؟! در واقع آنچه از وحدت و هماهنگی سیاست گذاری، در مراحل اولیه مورد انتظار است: وحدت در سمت و سوی سیاست گذاری هاست، نوعی وحدت در برداشتها (وحدت کانسپتوال) انهم مبتنی بر برداشت و تحلیلهای مستدل و قابل دفاع از، احوال کنونی بخش شهری کشور و یا این مرحله از تغییر و تحولات ان، خواهد بود.

لذا، همانگونه که بدون لزوم ذکر نمونه های بیشتر مشاهده میشود، هنگامیکه این چنین به مقوله هدایت روند توسعه بخش شهری کشور بنگریم، ملاحظه خواهد شد آنچه تاکنون تحت عنوان برنامه ریزی شهری انجام داده ایم، تا چه حد با واقعیات جامعه شهری کشور، یعنی پاسخگوئی به مطالبات برهم انباشته شده جامعه شهری، بیگانه و بریده از ان بوده است.

ضرورت هماهنگی و روند هدایت تغییر و تحولات جامعه شهری باروند توسعه عمومی کشور.

در شرایط کنونی روند توسعه کشور هر کیفیت و آهنگی که داشته باشد ، تعیین کننده اصلی و عمده تغییر و

تحولات بخش شهری و یا سیستم و شبکه شهرهای کشور است. بنا براین ، شدت و یا ضعف تحقق توسعه

عمومی در کشور عامل تعیین کننده اصلی و کلیه تحولات بخش شهری ، همانند سایر بخشهای جامعه، میباشد

تاثیر متقابل این دو روند – روند توسعه عمومی و روند تغییر و تحولات بخش شهری کشور – بر یکدیگر حائز

اهمیت بسیار است . در این مرحله از توسعه کشور – مرحله گذر از توسعه نیافتگی – در سیاست گزاریها ،

هدف نخست باید کمک بهم سوئی روند تحولات ساختاری بخش شهری در ابعاد مختلف پیش گفته ، با روند

توسعه عمومی ، باشد. یا اینکه در واقع در شرایط کنونی که بخش شهری هنوز مرحله تثبیت فضائی نسبی

خود را پشت سر نهاده ، میباشد «هدایت» روند استقرار فضائی و تغییر و تحولات بخش شهری کشور را بصورت

، رفع موانع در راه پویائی و سازندگی و تصحیح مداوم تاثیر متقابل میان روند توسعه و روند تغییر و تحولات

بخش شهری، تعریف نمود . هدایتی که سعی در تسهیل و پیگیری مداوم ، تحقق سازنده این روابط و اثر

گذاری متقابل در جهت تقویت یگانگی (انتگراسیون) هز زمان متکامل تر سیستم و ساختارهای مورد بحث ،

داشته باشد.

در راهبرد مورد بحث ، نگرش عمومی بر این فرض استوار است که : در صورتیکه چنین راهبردی

برقرار شده و روابط متقابل میان ، روند توسعه عمومی کشور، و روند ، تغییر و تحولات بخش شهری ان-

سیستم و شبکه شهرهای کشور- تا ان حد گسترش و توسعه یابد که علائم تثبیت جایگاه (استاتوت) و یاتثبیت

نسبی شکل بندی و بدنه ساختار فضائی شبکه شهرها مشاهده شود . در اینصورت استکه میتوان گفت :

وضعیت در حال ورود به مرحله ایست میتوان بتد ریج مقولاتی همچون «جامع» بودن طرح و یا استقرار

های مبتنی بر « امایش سرزمین» و «پایدار» بودن توسعه را ، مطرح نمود. یا اینکه ، به بیان دیگر چنین

برداشتی معتقد به این دیدگاه استکه : در وضعیت توسعه نیافته ، برنامه هائی که مبتنی بر اهداف دستوری و

از پیش تعیین شده اند ، واقعا راه بجائی نخواهند برد . چون قبل از شکل گیری چنین روند ی الگوهای

معمولا" اقتباس شده از جوامع غربی که سعی دارند بگونه ای جامع و همه جانبه مطرح شوند واقعا، به آنچه

دست نخواهند یافت جامعیتی است که بیشتر بصورت توهم (ایلوژن) و ذهنیتی مبتنی برخوش باوری در پی انند .

اکنون باتوجه به جوانب ویژگیهائی که مطرح گردید ، گام بعدی سنجش و بررسی واقع گرایانه میزان تحقق توسعه ای، که ظاهر" در جریان است ، خواهد بود . ایا فرضا، بهر صورت و تحت هرشرایطی کم ویا بیش کشور در ابعاد مختلف اقتصادی، اجتماعی ، سیاسی و بلاخره فیزیکی فضائی در حال توسعه یافتن است؟ فرضا" نوعی جبر زمان را باور کنیم ؟ ویا اینکه توسعه با وجود سازندگیها و اجرای طرحهای فیزیکی- که معمولا با توسعه ، که مقوله ای ساختاری است ، اشتباه گرفته میشود - میتواند هم چنان عقیم مانده و تحقق نیابد ؟ ایا اگر روند توسعه در جریان در شرایط کنونی بصورت یک گام به پیش دوگام به پس باشد چه خواهد شد ؟ در اینصورت ایا چنانکه در دههای پیشین صاحب نظران این مقولات (مانند گونار میردال ، اندره گوندر فرانک ، سلسوفورتادو، وسایرین) میگفتند ، در واقع عقب ماندگیمان در حال گسترش خواهد بود ؟ از این جدلهای تئوریک که بگذریم ، برخی ویژگیهای مهم مقوله توسعه در کشور را نباید از نظر دور داشت . از انجمله : تناقضات وسیعی که در سیاست گزاری ها قابل مشاهده است.

اما در نهایت ، علت عمده همهء این در جازدن ها ، تناقضات و ناکارامدی ها ، بلاخره افزایش مداوم مشکلات و معضلات جامعه و بالاخص همه تنشهای سیاسی پیش رو را باید ، بدون هیچ شک و تردیدی موانع سیاسی ایکه ، بر سر راه « توسعه » ویا تنها راه پاسخگوئی مداوم به مطالبات مردم قرار داده شده است ، دانست .

ادامه در بخش چهارم

تیرماه 1389 مهدی کاظمی بیدهدی